

۵۱۴
۵
۲۱
خبر

چنگا به زلف فلسفه

دکتر مهران زنده بودی

استادیار دانشگاه فردوسی

زنده‌بودی، مهران — ۱۳۵۱.

چنگی به زلف فلسفه / مهران زنده‌بودی -- مشهد محقق، ۱۳۸۴

ISBN 964-8672-19-9

۱۲۲ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. نکته‌گوییها و گزینه‌گوییها. ۲. فلسفه -- مسائل متفرقه. الف، عنوان.

فا ۳۹۸/۹

PN۶۲۷۷/ز۲۹

۲۱۶۸۶-۸۴م

کتابخانه ملی ایران

چنگی به زلف فلسفه

دکتر مهران زنده‌بودی

ناشر: انتشارات محقق

طرح روی جلد: حمید مقدم

نوبت چاپ اول: تابستان ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۰۰۰

حروفچینی کامپیوتری: محمود معصوم

چاپ و صحافی: دانشگاه فردوسی

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۸۶۷۲-۱۹-۹ ISBN 964-8672-19-9

نشانی: مشهد، خیابان دانشگاه، خیابان اسرار، مقابل دانشگاه امام رضا(ع)، پلاک ۵۳، تلفن: ۸۳۳۰۶۸۱

فهرست

۷	... مقدمه
۱۷	فلسفه
۳۳	جامعه و سیاست
۴۷	سکوت
۵۷	اخلاق
۷۹	علم زدگی
۸۷	عشق
۹۳	هنر و ادبیات
۱۰۱	انسان
۱۱۷	زن
۱۲۳	مقدمه‌ی ادامه

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی
به ره تو بس که نالم، ز غم تو بس که مویم
شده‌ام ز ناله نالی، شده‌ام ز مویه مویی
همه خوش دلند که مطرب بزند به تار چنگی
من از آن خوشم که چنگی بزنم به تار مویی
شکند اگر دل من به فدای چشم مست
سر خم می سلامت شکند اگر صبحی
شود این که از ترحم دمی ای صاحب رحمت
من خشک لب هم آخر ز تو ترکم گلویی
همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا
تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی

... مقدمه

چنگی به زلف فلسفه

چنگی به زلف فلسفه می‌زنم. چنگ می‌زنم، با اندیشه، به زلف فلسفه، به زلف. هر بار که اندیشه‌ای به من چنگ می‌زند، آوای خوش فلسفه می‌شنوم. و می‌گویم: آوای خوش فلسفه، می‌شنوم! فلسفه چنگ می‌زند، یا فیلسوف؟ شاید فلسفه با چنگ خوش آهنگ‌اش، فیلسوف را به چنگ می‌آورد. نوازنده‌ای فیلسوف، «بزن چنگی». نوازنده، ای فیلسوف «بزن چنگ خوش آهنگی».

فلسفه! دینی به تو دارم. تو، قصه‌ی مرا نوشتی. تو قصه‌ای، مرا نوشتی. و اکنون، تو را می‌نویسم. چون تو را می‌نویسم، نمی‌توانم چون تو، راه بنویسم. چه، تو، «راه نوشت» منی، و چون می‌توانم «من» بگویم؟ من بگویم؟ وقتی که من در میان باشم، یا باشد، «تو» بیرون از منی. و من نیز، بدون «تو» من نیستم. در خود نیستم. و بیرون از خودام. بیرون از خود چون روم، امید آن دارم که چنگی به

زلف تو زنم، فلسفه!

وقتی که می‌خواهم آن‌چه را که به دام نوشتن در نمی‌آید، بنویسم، چنگی به خود می‌زنم و چنگی به کلمات. و چنگی به فلسفه، تا آن‌چه را که به چنگ کلمات در نمی‌آید، با چنگ فلسفه بنوازم. و این چنین است که کلمات این اوراق، به چشم و گوش خواننده، چنگ می‌زند. شاید کسی چنگی زند و چیزی به چنگ‌اش آید.

ارائه‌ی تعریفی از چیستی فلسفه، امری است بسیار دشوار و هر پاسخی که بدان داده شود، می‌تواند شالوده‌ی نظام‌های فلسفی پیشین را به لرزه درآورد. به علاوه، در طول تاریخ حدوداً دو هزار و ششصد ساله‌ی فلسفه، هر عصر و دوره‌ای، فلسفه را به گونه‌ای متفاوت با اعصار پیشین خود معنا کرده است. حتی در دوره‌ای خاص بین فلاسفه‌ی هم عصر، تعریفی کاملاً مشترک و مقبول عموم فلاسفه وجود نداشته، و یا بسیار نادر بوده است. با این وجود، تعاریف سنتی و آکادمیک از فلسفه پرشمارند. تعاریف کلیشه‌ای نیز هم. من اما، ادعای ارائه‌ی پاسخی برای این سؤال خوفناک ندارم. وجهه‌ی همتم را در جستجو قرار داده‌ام و ارائه‌ی پاسخ را به دیگران، که بیش از من می‌دانند، واگذار می‌کنم.

ژیل دولوز می‌گفت، برای دادن پاسخی به این سؤال، فیلسوف باید در بستر مرگ باشد و ساعات آخر عمرش را سپری کند، تا بتواند، بدون دغدغه از قراردادهای دست و پاگیر، سخنانی بگوید به آیندگان. یا، به آنان که آینده‌ی فلسفه را رقم می‌زنند. من اما، پس از پشت سر گذراندن سی و سه سال از مهلت زندگی، تصور نمی‌کنم در آن لحظه‌ی باشکوه قرار داشته باشم. لیکن معتقدم

آثار دوران جوانی، هر چند که از پختگی نوشته‌های دوران سالخوردگی بهره‌مند نیستند، این مزیت را در خود دارند که بی‌پروا و جسورانه سخن می‌گویند و هنوز دو آفت معروفیت و مقبولیت به آنها راه نفوذی پیدانکرده است.

ولادیمیر ژانکلوویچ، فیلسوف فرانسوی که بسیاری از اساتید فلسفه‌ی آن کشور چه به صورت مستقیم و با حضور در کلاس‌های درسش، و چه به صورت غیرمستقیم از طریق بیش از سی سال بخش رادیویی درس‌های فلسفه‌اش نزد او تلمذ کرده‌اند، معتقد است که سؤال: «فلسفه چیست؟»، می‌تواند موضوع یک سال درس فلسفه در دانشگاه باشد. لذا، چون گشودن بحث درباره‌ی چیستی فلسفه «حوصله‌ی بحر» می‌طلبد، آن را به مجالی دیگر موکول می‌کنم.

کتاب حاضر سعی بر آن دارد که تصاویری از تفکرات فلسفی که در اغلب روزهای زندگی خویش با آن مواجه‌ایم، ولی بی تفاوت از کنارشان می‌گذریم، ترسیم کند. فلسفه را، در نوشتار حاضر از عرش به فرش می‌آورم، که این، خود بر آن واقفام، کاری است بس دشوار و طاقت فرسا.

«آدم» نیز با خوردن از میوه‌ی ممنوعه، که کنایه از آگاهی است، از عرش به فرش آمد، تا «انسان» شود. موضوعاتی همچون: حقیقت، عشق، ترس، جهل، پیش‌داوری، گفتار، کردار، مرگ، دوستی، سوء تفاهم، مشورت، سیاست، سکوت، مهمانی، کلمات، تنهایی، بیماری، خواب، ادبیات، زن، عدالت، آموزش و موضوعات فراوان دیگری از این دست، در کتابی که مهمان نگاه و دستان و سکوت شما است، به مفاهیم فلسفی مبدل گشته‌اند. در باب هر کدام از این مقولات، در قالب عباراتی کوتاه و موجز، سخن گفته‌ام.

تعاریفی که از فلسفه ارائه می‌شود، اغلب، نارسا، گنگ و مبهم‌اند و بیشتر

آنها چیزی جز پیچیده‌تر کردن این کلاف، به دست نمی‌دهند. تلاش فراوان کرده‌ام برای تمیز دادن بین سه گفتمان فلسفی و یکی از آنها را روش کتاب حاضر قرار داده‌ام. گفتمان اول، فلسفه را تفکری انتقادی می‌داند. گفتمان دوم، فلسفه را همان متافیزیک می‌داند. و سرانجام، گفتمان سوم، فلسفه را شیوه‌ی زیستن می‌خواند.

از دیدگاه من، فیلسوف بودن، تنها به معنای نوشتن کتب فلسفی نیست، بلکه بنیان نهادن شیوه‌ی زندگی بر تفکری فلسفی است؛ حال، چه این تفکر در قالب کتاب منتشر شده باشد، و چه نشده باشد. شیوه‌ی زیستن فیلسوف عمیقاً از شیوه‌ی تفکر او تأثیر می‌پذیرد و آن وجه از تفکر وی که عمیق‌تر باشد، نمودهایش نیز در منش فیلسوف عیان‌تر می‌گردد. فیلسوف بودن، به معنای فیلسوف زیستن است. فیلسوف زیستن، روی نهادن به حیات فکری و طی طریق آن است؛ به نحوی که در لایه‌های درونی و عمیق وجود فیلسوف، متفاوت زیستن از دیگران مشاهده می‌گردد. فیلسوف، رفتن با تفکر و در مسیر تفکر را به رها کردن خود در لذات دیگر ترجیح می‌دهد.

زندگی روزانه‌ی فیلسوف، هرگز روزمره نمی‌گردد. حتی، رابطه‌ی او با نیازهای اولیه‌ی هر انسانی، نظیر: خوردن، آشامیدن، خوابیدن و غیره، متحول می‌گردد. و، این‌ها، به معنای زاهد شدن نیست، هر چند که شباهت‌هایی نیز میان برخی فلاسفه و زهاد قابل ملاحظه است. گذر هر روز، لایه‌های تفکر فیلسوف را عمیق‌تر می‌کند و او را بر خود مسلط‌تر می‌گرداند. آتش خواسته‌ها و خواسته‌های آتشین در او فروکش می‌گردد و در ناامیلات، آن گاه که کمر همگان خم می‌گردد، او حتی خم به ابرو نمی‌آورد. قواعدی که برای زیستن

برگزیده در لحظات سخت و بحرانی، همچون لحظات آرام زندگی، افساری می‌گردد برای مهار اسب سرکش حوادث ناخوشایند روزگار. دغدغه‌های او با دغدغه‌های دیگران تفاوت دارد. با وجود این، تلقی تفکر رواقی از سخنانم قرین به صواب نمی‌باشد؛ هر چند که خود به وجود رگه‌هایی از مشترکات بین دیدگاه‌هایم و دیدگاه‌های رواقیون معترف‌ام، به ویژه در تقسیم‌بندی آنها از پدیده‌هایی که عنان اختیارشان در دست ما است، و پدیده‌هایی که از ید قدرت ما خارج‌اند.

فلسفه، ثابت و جامد نیست. هر دوره و عصری، فلسفه‌ای می‌طلبد و تلاشی نو برای فهم هستی با توجه به پیشرفت‌های علم و دگرگونی شرایط زیستی بشر در همه‌ی زمینه‌ها. مهم‌ترین مسائل فلسفی ایران در این برهه از تاریخ «بحران هویت» و «جستجوی معنا» است. به چالش کشیده شدن هویت فردی و اجتماعی و متزلزل شدن و، بدتر از آن، از دست دادن معنا، سبب گشته است که بیش و پیش از هر چیزی نیاز به تفکر فلسفی و ساختن مفاهیمی که بتواند پدیده‌ها را دگر باره معنا کند، از هر نیاز دیگری برای ایران واجب‌تر باشد. اقبالی که هم اکنون در میان قشر کتاب‌خوان جامعه‌ی ما به فلسفه می‌شود، ناشی از همین دو مسأله است. ناگفته پیداست که مطرح شدن نظام فلسفی جدیدی، نمی‌تواند پاسخ‌گویی این نیاز باشد. به تعبیر ژیل دولوز، فلسفه یعنی ساخت، ابداع و شکل بخشیدن به مفاهیم. مفاهیمی باید تا به رابطه‌ی ما با خود، با دیگری و با جهان هستی، با تمام پدیده‌هایش، معنا دهد. یا، معنایی تازه‌تر دهد. فلسفه‌ای که از آن دفاع می‌کنم، یعنی فلسفه به عنوان شیوه‌ای برای زندگی، در مقابل دانش فلسفی قرار نمی‌گیرد. فلسفه، برای اینکه بتواند شیوه‌ای برای

زندگی شود، در ابتدا، قدر مسلم این است که، نیاز به دانش فلسفی دارد. اما، در دانش فلسفی متوقف شدن، فلسفه را همانند سایر علوم می‌کند. دانش فلسفی باید به تفکر فلسفی بیانجامد. و، تکرر فلسفی پلی می‌گردد بین فلسفه به عنوان شیوه‌ای برای زیستن و دانش فلسفی. دانش فلسفی داشتن، باید مبدل گردد به متفکر بودن. بسیاری شگفت زده خواهند شد اگر بگویم دانشمندانی داریم که با تفکر به معنای فلسفی آن بیگانه‌اند! کتب تاریخ فلسفه پرشمارند، اما شاید به سختی بتوان کتابی یافت که شیوه‌ی زیستن فلسفی را شرح دهد؛ یعنی، شیوه‌ای که در آن دانش و تفکر فلسفی عینیت می‌یابد.

شیوه‌ی زیستن و یا شیوه‌ی نگریشتنی که از لابلای سطور این کتاب می‌توان برداشت کرد، چگونه زیستن در زمان حال را به تصویر می‌کشد. زیستن در زمان حال می‌تواند مصنوعی باشد، و آن دنبال کردن آخرین مدها است. اما، می‌توان به دیدن آن چه که دیگران، یا نمی‌بینند و یا به آسانی از کنارش می‌گذرند، در زمان حال زیست و به گذشته‌ی از دست رفته و مبدل به خاطر گشته، و آینده‌ی نیامده که جز آرزو و یا اضطراب نیست، وقعی نگذاشت. متفکرین بزرگ همواره در زمان حال زیسته‌اند، و بدین خاطر است که آیندگان همواره به آنها نیاز دارند تا بتوانند زمان حال خود را بهتر درک کنند. برای زیستن در زمان حال، به خلق مفاهیم و تلاش برای پیوند آنها در قالب زبان نیاز داریم. و چون زبان فلسفه، دستوری خاص، تکرارپذیر و جهان شمول ندارد، شیوه‌ی نوشتار کتابی که پیش روی شما است، گزیده‌گویی‌هایی است ظاهراً پراکنده، که در هر گوشه‌ی آن پدیده‌ای از جهان هستی در چنبره‌ی واژه‌ها و جملات گرفتار شده‌اند. بدین سان، از فاصله‌ی بین انسان و جهان پدیده‌ها، می‌تواند اندکی

کاسته گردد. وقتی که هر چیزی اشارتی است به معنایی، و یا طلب معنا می‌کند، در می‌یابیم که چگونه می‌توان در زمان حال زندگی کرد.

شیوه‌ی نگارش این اوراق، پرهیز از پیچیده‌گویی است. مهم این نیست که مسائل ساده را پیچیده گفت تا از این رهگذر نامی برای خود به یغما برد؛ بلکه چون با همه‌ی مردم سخن می‌گویم، مفاهیم پیچیده را، تا آنجایی که ممکن بوده است، ساده گفته‌ام. و ساده‌گویی اما، ساده‌انگاری نیست.

تضادهایی که بعضاً در برخی مقولات ممکن است مشاهده گردد، علاوه بر این که با نفس فلسفه در تضاد نیست، بر غنای آن نیز می‌افزاید؛ چه، فلسفه معرفت بشری را موضوع خود قرار می‌دهد و این معرفت شامل تضادها نیز می‌گردد. تضادهایی که در راه تفکر فلسفی پدیدار می‌گردد، از دستاوردهای بزرگ فلسفه است. اندیشه‌ی ایستا و جامد، به ناچار در دام جزم‌گرایی گرفتار می‌شود. حقیقت را نباید در خارج از فکر خود جستجو کرد. فکری که ثابت می‌ماند و به نقد و اصلاح خویش نمی‌پردازد، از هم گسیخته می‌گردد. مارکسیسم از آن جهت از درون فرو پاشید، که هیچ تغییر، حرکت و نقدی را بر نمی‌تایید. از این روی، مبدل‌گشت به ایدئولوژی ای جزم‌اندیش. هر مثنی فلسفی دیگری نیز که تضادهای درونی خود را کشف نکند، سرنوشتی جز این نخواهد داشت. لذا، برای زنده بودن تفکر، نباید از تضادها هراسی به دل راه داد. تفکراتی که در پی می‌آید، به تدریج و در طول حدود سه سال بر صفحه‌ی کاغذ نشسته‌اند. هرگز تصور نمی‌کردم که روزی آنها را در قالب کتاب منتشر کنم؛ اما، اصرار برخی نزدیکان و به ویژه دانشجویان، سبب گشت که یادداشت‌های پراکنده‌ی خود را بدین سان به چاپ رسانم. دقیقاً، با توجه به

فاصله‌ی نسبتاً طولانی‌ای که بین نگارش هر کدام از موضوعات مطروحه‌ی این کتاب وجود دارد، وجود تضادها را انکار نمی‌کنم و خود پیش از هر خواننده‌ی دیگری بدان واقف‌ام. به راحتی این امکان وجود داشت که برخی موضوعات را که تضاد در میان آنها وجود دارد، حذف کنم، اما رسم سخاوت و ادب ایجاب می‌کند، که هر آن چه که در این سفر فکری یافته‌ام با خوانندگان خود قسمت کنم و کاستی‌ها را صادقانه عیان کنم.

چتر فلسفه‌ی غرب چنان بر محیط فلسفی ایران سایه افکنده، که شهامت داشتن تفکر فلسفی خاص خود را از مدرسین فلسفه گرفته است. حاصل ده‌ها سال تکرار آن چه که فلاسفه‌ی پیش از سقراط تا فلاسفه‌ی پسامدرن گفته‌اند، چه بوده است؟ این گفته بدان معنا نیست که آموختن تاریخ فلسفه و آشنایی با فلاسفه حاصلی در تعمیق تفکر ندارد. هرگز! بلکه برخلاف آن معتقدم که تاریخ فلسفه جزئی از فلسفه است و بدون مطالعه‌ی تاریخ فلسفه، نمی‌توان فیلسوف شد و پیوند تاریخ فلسفه با فلسفه، از پیوند هر علمی با تاریخ اش، نزدیک‌تر است. آن چه را که رد می‌کنم، یکی بسنده کردن به تاریخ فلسفه است و از آن فراتر نرفتن، و آن دیگر، معجونی است که جو فروشان گندم نما روانه‌ی بازار می‌کنند. آن معجون حاصل تلاش برخی «خوش ذوقان» است که با زحمات فراوان آثار فلاسفه‌ی غرب را ترجمه می‌کنند و به نام تألیف به خورد خوانندگان می‌دهند! دزد اگر اموال و دارایی‌های مادی مردم را به یغمابرد، کاری بس ناجوانمردانه انجام داده است؛ ولی، اگر سارق افکار باشد، جای تأسف است و من کار سارقین افکار را کم‌تر از آدم‌ربایی نمی‌دانم.

اگر نیک بنگریم در بیشتر خانه‌های ساکنین این دیار، دیوان حافظ و گلستان

سعدی می‌یابیم. هر ایرانی غزل‌هایی از حافظ و حکایاتی از گلستان را خوانده یا، لااقل، شنیده است. برخی از ابیات دیوان حافظ و پاره‌ای از حکایات سعدی، مثل و ضرب المثل گشته‌اند. اما، اگر از همین مردم پرسیده شود، کتب کدام فیلسوف را خوانده‌اید چه تعداد از آنها می‌توانند حتی یک نام برشمرند؟ نباید بی‌جهت بر مردم خرده گرفت. اگر همه حافظ و سعدی را دوست دارند، از دلایل اصلی آن، سحر و افسون بیان آنها است. مفاهیم مغلق و درهم پیچیده‌ی فلسفی، که درک آنها نیاز به سالها مطالعه و کند و کاو دارد، به راحتی در بوته‌ی فهم غیر متخصصین نمی‌گنجد. لذا، باید «طرحی نو در انداخت» و سخن فلسفی را به زبان ساده بیان کرد.

لازم است نکته‌ای دیگر در مورد شیوه‌ی نگارش اوراقی که در پی می‌آید، ذکر کنم. شاید برخی از عبارات، جملات، کلمات و حتی شیوه‌ی سجاوندی این کتاب، به نوعی سنت شکنی و بازی با کلمات انگاشته شود. با سنت شکنی موافق ام، اما، به هیچ وجه بازی با کلمات نیست. این، کلمات هستند و این کلمات هستند که ما را به بازی می‌گیرند. تمام فلسفه‌ی دریدا، به طور آشکار و ضمنی، سعی در اثبات این نکته دارد. دریدا نظر افلاطون را، که معنای زندگی را در ورای محسوسات و جسم می‌جست، مورد انتقاد قرار می‌دهد و به چالش می‌کشد. لذا، دریدا خواهان تفکری است محسوس، که محسوس بودن آن را باید در کلمات و زبان جست. تفکر محسوس، در نوشتار تجلی می‌یابد. گفتار و نوشتار، فکر را محسوس و حتی ملموس می‌کند. گفتار آیینی تفکری تجربیدی و غیر قابل لمس است. در «فدر» - یکی از گفتگوهای افلاطون -، او به صراحت نوشتار را رد می‌کند و گفتار را بر آن رجحان می‌دهد. دریدا، این گفتگو را دارای

نقش تعیین کننده‌ای در مثنی تفکر فلسفی غرب می‌داند. به زعم وی، وقتی که افلاطون نوشتار را بر گفتار ارجح دانست، غرب نیز با نفی زبان، خرد تجربیدی را برگزید. شاید، بدین سان، علت پیچیدگی سبک نگارش دریدا، و آن‌چه که بازی با کلمات می‌خوانندش، اندکی قابل فهم گردد. و، واژه‌ی «*Différance*» (طفاوت) را که خود، آن را ابداع کرده است، باید در ادامه‌ی همین سیر فکری مطالعه کرد. کتاب حاضر نیز سعی می‌کند، با مجال بخشیدن به زبان فارسی، مفاهیم فلسفی را به تصویر کشد. خدا را سپاس می‌گویم، از بابت این توفیق.

مقدمه‌ی ادامه

دمی با هم هم سفر شدیم، در شهر فلسفه. کوچه‌هایی از آن را دیدیم. گشتیم. و گذشتیم. در هر گام مفهومی ما را به خوان فلسفه دعوت می‌کرد. کاش می‌شد همان همه‌ی این مفاهیم زیبا می‌بودیم، برای همیشه. و کاش همه دعوت سخاوتمندانه‌ی فلسفه را می‌پذیرفتند. راه فلسفه، راهی است بس طولانی. و توشه‌ها می‌خواهد، عازم این سفر گشتن. من اما، ره توشه‌ام اندک است. آنچه در این اوراق آمد، گزیده‌ای بود از سفرنامه‌ام. سفرنامه‌ی فلسفی‌ام. فلسفه‌ی این سفر را تنها در خود سفر باید جست. برای سخن گفتن با شما، از واژه‌ها یاری جست. من و واژه‌ها، هر آنچه که در وسع‌مان بود، بی‌دریغ عرضه داشتیم. اما، اگر بار دیگر خواستید این کتاب را بخوانید، واژه‌های این اوراق را با واژه‌های خود بخوانید. شاید باز هم در این راه، در مسیر فلسفه، با هم، هم‌سفر گشتیم. آغاز این کتاب، آغاز نبود و پایان آن نیز، پایان نیست. آنچه را که آغاز متن می‌خوانیم‌اش، ادامه‌ی اندیشه‌ای است. و آنچه را که پایان متن می‌نامیم، در واقع، اندیشه‌ی ادامه‌ی کتاب است. و من اما، در اندیشه‌ی ادامه‌ی این سفرام...